

سناریوهای پسابرجام برای رژیم و ایران، کورش عرفانی



کورش عرفانی

تحولات کنونی در ارتباط با ایران، چه در سطح جهانی و چه در صحنه داخلی، نشان از سمت و سویی جدید و بسیار متفاوت با روند ۳۷ ساله گذشته دارد و بوی تغییراتی مهم از آن به مشام می رسد. پیگیری دقیق روند این وقایع سرنوشت ساز به احزاب و تشکل های سیاسی اجازه خواهد داد در بزنگاه تاریخی و در تناسب با مسئولیت های جمعی خود نقشی تأثیرگذار ایفا کنند.

شرایط جهان، منطقه و کشورمان آثار تغییراتی قابل توجه را از خود بروز می دهند. این شرایط سه گانه در چارچوب وضعیت کشورمان به هم گره خورده اند. در ایران تنش ها بین مافیاهای موجود در ساختار قدرت بر سر نحوه مدیریت بحران های عمیق اجتماعی، اقتصادی، زیست محیطی و غیره روز به روز بالا گرفته و هر چه بیشتر رسانه ای می شوند. در آمریکا تلاش دولت اوباما برای به مهار کشیدن رژیم ایران به واسطه ی توافق برجام با خطر شکست جدی روبروست و از کارزار پر جنجال و هیاهوی انتخاباتی در این کشور این گونه به نظر می رسد که ورود رئیس جمهور جدید به کاخ سفید همزمان خواهد شد با چرخشی معنی دار در سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به رژیم ایران.

در خاورمیانه، عربستان سعودی موفق شده اتحادی گسترده را علیه جمهوری اسلامی با خود همراه کند، از جمله کشور پاکستان با قدرت اتمی و ترکیه دارای بزرگترین ارتش در میان کشورهای عضو ناتو. رجب طیب اردوغان با پیشبرد سیاست های فاشیستی خود به دنبال قبضه کردن کامل قدرت در ترکیه است تا رویای امپراتوری عثمانی خویش را هر چه فعال تر در همسایگی ایران به پیش برد. دولت دست راستی اسرائیل بیش از همیشه تلاش دارد با کمک لابی های قدرتمند طرفدارش در آمریکا بر روند انتخاباتی این کشور تأثیر گذار باشد تا رئیس جمهور آینده شانس تبدیل رژیم ایران به یک حکومت «متعارف» را در عرصه ی روابط بین الملل از بین ببرد. همزمان، دولت نتانیاهو، در راستای اجرایی کردن طرح اسرائیل بزرگ، نقش هر چه فعال تری در مسئله ی استقلال کردها در خاورمیانه بازی می کند. نزدیکی بی سابقه ی عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل با کمرنگ تر کردن اختلافات قدیمی شان، به منظور تقابل با جمهوری اسلامی و پیشبرد سیاستی هماهنگ برای نابود سازی تمامیت ارضی ایران، در جریان است. دولت های اروپایی، به دلیل ترس از مجازات های آمریکا، هر چه بیشتر از امکان بهره گیری از موقعیت های اقتصادی پسابرجام در ایران سرخورده شده و درک نقش مخرب سپاه در این میان، تغییراتی را در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در بر خورد با جمهوری اسلامی محتمل می سازد.

در یک کلام، تحولات کنونی در ارتباط با ایران، چه در سطح جهانی و چه در صحنه داخلی، نشان از سمت و سویی جدید و بسیار متفاوت با روند ۳۷ ساله گذشته دارد و بوی تغییراتی مهم از آن به مشام می رسد. پیگیری دقیق روند این وقایع سرنوشت ساز به احزاب و تشکل های سیاسی اجازه خواهد داد در بزنگاه تاریخی و در تناسب با مسئولیت های جمعی خود نقشی تأثیرگذار ایفا کنند.

بر اساس شواهد موجود می توان روند وقایع را در آینده ای نزدیک بر اساس یکی از سه سناریوی زیر تصور کرد:

سناریوی یکم: فروپاشی نظام جمهوری اسلامی

وخامت بی سابقه و روز افزون بحران ها در ایران نشان از وضعیتی دارد که به نظر می رسد نظام جمهوری اسلامی را به موقعیت فروپاشی بسیار نزدیک کرده باشد؛ شرایطی که در فرهنگ سیاسی غرب از آن با واژه های collapse

و یا به شکلی دقیق تر *implosion*2 یاد می کنند. ناظران خواهند توانست شواهد و علائم این فروپاشی را در زمینه های زیر بیابند:

1. وضعیت بسیار وخیم اقتصادی:

اقتصاد ایران به نوعی از ورشکستگی اعلام نشده دچار است. رکود تورمی حاکم بر ایران، افزایش سرسام آور میزان نقدینگی، از دست رفتن ارزش پول ملی و لذا سقوط شدید قدرت خرید مردم، تعطیلی گسترده ی واحدهای تولیدی و به واسطه ی آن، اوج گیری بحران بیکاری، همه و همه نشان از وخامت بی سابقه ی بحران اقتصادی در کشورمان دارد. وحشت رژیم از هراس مردم از وضعیت بن بست در صحنه ی اقتصادی و به دنبال آن، آشوب های اجتماعی، سبب شده بازیگران در هر دو جناح سنتی و جدید قدرت، توافقی ناگفته در پنهان نگاه داشتن این وضعیت از افکار عمومی داشته باشند. هرچند در جنگ قدرت بین مافیاهای حاکم بر ایران هر از چندی شاهد افشا شدن گوشه های کوچکی از این اوضاع بسیار وخیم اقتصادی هستیم. این افشاگری ها با این وجود فقط بخش روی کوه یخ مشکلات نظام است.

1.1 جنگ قدرت بین مافیاهای رژیم:

برای مهار کردن بحران های تودرتو و روزافزون رژیم، هر یک از دو مثلث سنتی و جدید قدرت3 در جمهوری اسلامی، برخورد متفاوت و نظام مدیریتی خاص خود را پیشنهاد می کنند. مثلث سنتی قدرت خواهان حفظ شیوه های کشورداری سنتی از نوع سه دهه ی گذشته است و مثلث جدید قدرت معتقد است که باید کارهای اجرایی و مدیریتی را به فن سالاران وفادار به نظام سپرد. از این رو، نحوه ی مدیریت کشور در حوزه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، زیست محیطی و غیره، بنا به آن که کدام یک از این دو جناح دست بالا را پیدا کند، تغییر خواهد کرد. از یک طرف مثلث سنتی قدرت با هر نوع سیستم نظارتی در زمینه ی اقتصادی مخالفت دارد تا بدین بوسیله بتواند با دست باز به چپاول خود در تمامی عرصه ها همچون گذشته ادامه دهد، از طرف دیگر، مثلث جدید قدرت خواهان برقراری ضابطه مندی در چارچوب جمهوری اسلامی است تا بدنبال آن، سرمایه های خارجی رغبت به سرمایه گذاری در ایران پیدا کنند. شواهد نشان از راه سازی بین این دو گرایش ندارد و به نظر می رسد در نهایت، این نبرد سیاسی با ماهیت مافیایی به حذف یکی از این دو جناح منجر خواهد شد. آن چه که راه را برای توافقی میان این دو مثلث سد کرده است همانا محدودیت های ساختاری کشور است که در بسیاری از موارد به حد شکننده و خطر قرمزهای خود رسیده است.

2. بحران اجتماعی فعال

بیان نارضایتی و انتقاد در سطح جامعه ی ایرانی هر چه فراگیرتر می شود. در نبود اشکال جمعی مناسب برای ابراز این نارضایتی جامعه به رفتارهای اعتراضی درون گرا مانند خودکشی روی آورده است. اما اعتراضات جمعی نیز رو به افزایش گذاشته است. البته تا وقتی که اعتراضات و اعتصاب ها به شکل پراکنده و نامنسجم باشد برای رژیم بی خطر محسوب خواهند شد. وحشت نظام از پایین آمدن سطح تحمل جامعه، به حدی که دست به عکس العمل خشن و فعال بر ضد مسببین مشکلات بزند، آشکار است. استقرار «پلیس نامحسوس» در خیابان ها بیانگر ترس رژیم از جرقه خوردن انفجار خشم مردم است. بحران اجتماعی فعال، هر چند هنوز علائم آن به شکل گسترده مشاهده نمی شود، اما صرف احتمال بروز آن برای رژیم خطر ساز بوده و خود یکی از شاخص های فروپاشی خواهد بود. با توجه به رشد شتاب یافته ی بحران عمیق معیشتی، صنفی، اقتصادی و اجتماعی، احتمال بروز پدیده ی شورش ها کم نیست و سرکوب بدترین پاسخی است که یک جامعه ی گرسنه می تواند به فریاد اعتراض خود دریافت کند. به همین خاطر بستر نوعی از رادیکالیسم اجتماعی فراهم شده و در انتظار فرصتی است تا به شکلی خشن خود را بروز دهد.

3. بحران زیست محیطی و طبیعی

بی آبی و خشک سالی شدید کنونی خبر از تابستان سختی به ما می دهد که شاید در دل خود اعتراضات کشاورزان و روستاییان را به همراه داشته باشد. درگیری های محلی بر سر آب آغاز شده و حتی شروع به گرفتن تلفات کرده است، به محض تبدیل این آشوب های محلی به درگیری های بزرگ منطقه ای ما شاهد استقرار فضای هراس در درون مناطق مواجه با کم آبی خواهیم بود. امری که می تواند شروعی برای مهاجرت های بین استانی و در دسرهای فراوان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از آن باشد.

بحران زیست محیطی و طبیعی به درجه ای از وخامت خود رسیده که نظام دیگر هیچ نوع راه برون رفت پایه ای برای آن ندارد و می توان پیش بینی کرد کوچکترین راه حلی برای مقابله با سیل مردمی که در آینده ی نه چندان دور به واسطه

ی بحران زیست محیطی مجبور به ترک خانه و کاشانه ی خود می شوند ندارد. این بحران هم عمیق است و هم طولانی. یعنی چشم اندازی برای بهبود آن در چند سال آینده نیست، اما دلایل زیادی بر وخامت هر چه بیشتر شرایط، در میان مدت، وجود دارد.

تمامی این شواهد حاکی از آن است که سوءمدیریت ریشه‌دار در بسیاری از عرصه‌ها، نظام و جامعه را به سرحد فروپاشی رسانده است. سردمداران رژیم که وقایع را از نزدیک رصد می کنند، به خوبی متوجه این خطر هستند و تلاشی - شاید مذبوحانه - دارند تا این فروپاشی را به قول خود مدیریت کنند. هدف نظام این است که آغاز هر گونه رویدادی را که بتواند برای نظام خطر آفرین باشد مهار کند و به نوعی از کلید خوردن فروپاشی جلوگیری کند. اتاق های فکر نظام می دانند که روند فروپاشی تا موقعی که به طور فعال کلید نخورده است یک پدیده است و از زمانی که در جایی شروع شود به پدیده ی دیگری تبدیل می شود. تلاش نظام اما برای پرهیز از در خود فرو ریختن تنها در صورتی می تواند به ثمر بنشیند که توام با تغییرات بنیادین اقتصادی و تحولات ساختاری در مدیریت کشور باشد. در شرایط فعلی چشم انداز این دو بسیار ضعیف است، به نحوی که به نظر می رسد نظام توانایی کمی برای برون رفت از شرایط سخت کنونی و پرهیز از فروپاشی داشته باشد. عملکرد رژیم در ماه های آینده شاهدهی بر این مدعا خواهد بود. باید دید که آیا جمهوری اسلامی می تواند در فضای پسابرجام تغییری مثبت در شرایط عمومی کشور را کلید بزند و یا این که به سوی یک در هم پاشی اساسی خواهد رفت.

سناریوی دوم: بحران خارجی و جنگ

تلاش و تکاپوی دست راستی ها در آمریکا خبر از کسب آمادگی و تدارک جدی برای برخورد سخت تر با ایران می دهد. هدف از این تهاجم احتمالی که با سفارش لابی قدرتمند اسرائیل و به رهبری ایالات متحده ی آمریکا صورت خواهد گرفت، ربودن فرصت "عادی سازی از دست رژیم جمهوری اسلامی و حامیان همیشگی آن در وزارت امور خارجه ی آمریکا خواهد بود. رژیم ایران که عملکرد وحشیانه و تروریستی آن همواره و از همان روز نخست تاکنون در جهت منافع جنگ طلبان جهانی و منطقه ای بوده است، در عرض ۳۷ سال گذشته توانسته است با دخالت ورزی ها و آشوب گری هایش در خاورمیانه، خواسته و ناخواسته، همه ی بهانه های لازم برای جناح توسعه طلب اسرائیل در راستای پیشبرد طرح اسرائیل بزرگ را فراهم سازد. از این رو، هر بار که فرصت آن پیش آمده تا جمهوری اسلامی - از درون با قدرت گیری نیروهای اصلاح طلب و یا از بیرون، با کمک بخشی از جامعه ی بین الملل - به رژیمی «متعارف» تبدیل شود، اسرائیل این امر را بر خلاف منافع خود یافته و به شکل فعال در آن کارشکنی کرده است تا این گزینه را از میان ببرد.

نمونه ی بارز این سیاست سنگ اندازی اسرائیل را در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون و گرایش مادلن آلبرایت در وزارت خارجه ی آمریکا برای عادی سازی روابط با رژیم ایران دیدیم. و یا اشاره کنیم به تمام تلاشی که اسرائیل برای بر هم زدن و یا اجرایی نشدن مذاکرات منجر به توافق برجام در دوران اوباما داشت. امروز که شرایط سرمایه داری جهانی ایجاب می کند جنگ های متعدد کوچک یا یک جنگ بزرگ جهانی به راه بیافتد، بدیهی است که ایران یکی از مناسب ترین کشورها برای این سناریو نظامی گری است. سناریویی که سود آن از یک سو به جیب شرکت های بزرگ تسلیحاتی جهان سرمایه داری خواهد رفت و از سوی دیگر، با تخریب کشورهای خاورمیانه، شرایط را برای اجرای طرح اسرائیل بزرگ فراهم خواهد ساخت.

عملکرد بخش سنتی نظام جمهوری اسلامی به طور آشکاری در این سمت حرکت می کند. آنها می دانند که فضای پسابرجام فضای تغییرات ناگزیر است، به همین خاطر ترجیح خواهند داد که به عنوان آخرین تلاش در جهت حفظ موقعیت خود و از دست ندادن امتیازات خاص خویش، کشور را به سوی یک جنگ تمام عیار ببرند تا شاید در فضای جنگی بتوانند شانس برای تأمین بقای خویش بیابند. آنها در چنین فضایی خواهند توانست مخالفان خویش از ساختار قدرت را بیرون برانند، در میان زندانیان سیاسی و فعالان مدنی در داخل کشور کشتار دوباره ای به راه بیاورند و سرانجام این که به اسم «جنگ ملی و میهنی» شرایط فقر و سرکوب را به جامعه تحمیل کنند.

هم سویی این دو گرایش، یعنی جنگ طلبی در آمریکا و اسرائیل از یکسو و باور به نجات بخش بودن جنگ میان سپاهیان در ایران از سوی دیگر می تواند در یک نقطه به هم تلاقی کرده و یک رویارویی بزرگ نظامی در خلیج فارس و خاورمیانه بیانجامد. کاندیداهای زیادی برای شرکت در این جنگ حاضرند که عربستان سعودی و کشورهای

متحد با آن تنها یکی از این بازیگران خواهند بود. این سناریو می تواند پس از روی کار آمدن رئیس جمهور جدید آمریکا تقویت شده و به صورت فعال درآید.

سناریوی سوم: استحاله ی نظام

سناریوی سوم عبارت است از امکان فرضی باز تعریف روابط قدرت و استحاله ی نظام از درون. این همان جراحی ساختاری معروف است که نظام می تواند به آن تن دردهد و به واسطه ی آن بخشی از بدنه ی خود را حفظ کند. این سناریو البته مورد حمایت جناحی از سرمایه‌داری جهانی در آمریکا و اروپا می باشد. این همان جریان‌های سرمایه‌داری است که در تلاش برای به چنگ آوردن فرصت‌های اقتصادی در ایران از مثلث جدید قدرت حمایت کرده و می کند تا به آنان توانایی دور زدن مثلث سنتی قدرت را بدهد. این گرایش از آن روی اهمیت دارد که اگر سناریوی جنگ روی ندهد در صدد است با تقویت بنیه ی اقتصادی نظام جمهوری اسلامی مانع از بروز سناریو نخست، یعنی شورش مردم و فروپاشی رژیم شود. این جناح سرمایه‌داری حامی سرسخت بقای نظام و از این طریق به دست آوردن قراردادهای چرب و نرم برای غارت ثروت‌های طبیعی ایران، استفاده از بازار مصرف‌گرای آن و نیز بهره‌بری از نیروی کار ارزان قیمت کشور می باشند. آنها ادغام اقتصاد ایران در سرمایه‌داری جهانی را در شرایط ضعف ایران می خواهند، چون می دانند از این طریق باج‌های بهتری خواهند گرفت.

در صورتی که مثلث جدید قدرت (باند رفسنجانی، جریان اصلاح طلب و باند روحانی) بتواند عملکرد خود را در عرصه بیرون کشیدن اختیارات از دست مثلث سنتی قدرت (باند خامنه‌ای، سپاه و بازار) با موفقیت‌هایی توأم سازد و از خود قاطعیت در پیشروی نشان دهد، این بخش از سرمایه‌داری به یاری بیشتر او شتافته و به این ترتیب امکان استحاله‌ای دردناک اما سودآور را در درون نظام جمهوری اسلامی فراهم خواهند کرد. اهمیت این استحاله برای نظام در این است که دیگر نه به واسطه ی شورش و خشم مردم فرو می پاشد و نه از طریق جنگ به مرحله ی خطرناک و نهایی خویش می رسد، بلکه به یاری سرمایه‌های کلان غربی از این بحران‌های متعدد خویش به نحو موقت هم که شده جان سالم به در می برد و با برخی از تغییرات سخت اما ضروری در درون خویش، ماندگاری میان مدت خود را تضمین می کند. به عبارت دیگر، بخشی از نظام با ظاهری تازه، اما با حفظ کامل منطق بی رحم حاکم بر ساختار اجتماعی-اقتصادی کنونی، بر سر کار خواهد ماند و بهانه‌ی حمله به ایران نیز از دست بخش دیگر سرمایه‌داری در آمریکا و لابی اسرائیل پشت سر آن خارج خواهد شد.

ورود سرمایه‌های کلان امریکایی یا اروپایی نابرابری‌های موجود در ساختار طبقاتی جامعه‌ی ایرانی را هر چه عمیق‌تر خواهد کرد، اما در عین حال ادغام اقتصاد ایران در دل اقتصاد مصرف‌ساز سرمایه‌داری موجبات تقویت لایه‌های اجتماعی وفادار به سرمایه را فراهم کرده و آنها را بر موج میلیونی فقرا و غارت‌شدگان سوار خواهد کرد. این همان سناریویی است که می تواند از ایران یک ترکیه دیگر در عرصه ی اقتصادی و یک عربستان سعودی دیگر در حوزه ی سیاسی بسازد، ایران به یک متحد طبیعی غرب در منطقه ی حساس خلیج فارس تبدیل سازد و برای مقابله ی استراتژیک آمریکا با چین و روسیه، ایران را به یک پلانتفرم حمایتی تبدیل کند. امری که به دشواری قابل تصور است، اما ناممکن نیست.

نقش اپوزیسیون:

سه سناریوی فوق نشان می دهد که سیر تحولات جهانی و منطقه‌ای در بیرون و روند رویدادها داخلی در فضای پسابرجام شرایط را برای تحول سیاسی در کشورمان فراهم کرده است. صحنه ی سیاست بین الملل بیش از پیش نشان از آن دارد که برخی گرایش‌ها میان قدرت‌های بزرگ جهانی دیگر تمایل به تحمل رژیم ایران با ماهیت کنونی خود را ندارند. طرح‌های دو گانه‌ای در خاورمیانه در جریان است که به تناسب قدرت و برتری خود سرنوشت بخصوصی را برای رژیم ایران رقم خواهند زد. از یکسو طرح هئیت حاکمه ی کنونی آمریکا برای ایجاد ثبات در خاورمیانه با هدف تمرکز بر مثلث چین و روسیه و کره شمالی و از سوی دیگر، طرح نومحافظه‌کاران و لابی اسرائیل برای تبدیل خاورمیانه به یک میدان جنگ درازمدت برای تخریب کشورهای منطقه و هموار کردن راه برای تحقق طرح اسرائیل بزرگ. هر کدام از این دو می توانند موقعیت متفاوتی را برای آینده ی جمهوری اسلامی دامن بزنند. در طرح اول موضوع بر سر بیرون راندن ایران از خاورمیانه و جراحی آن در داخل مرزهای خود است، در طرح دوم، حفظ نقش جنگ افروز رژیم حتی به بهای جنگ یا فروپاشی نظام مورد نظر می باشد.

پرسش اصلی در آن است که، در حالی که تمامی کشورهای ذینفع در حال تطبیق منافع خود با تغییر شرایط در ایران هستند، اپوزیسیون ایرانی چه می‌کند؟ آیا قرار است همچنان به تصور رایج خود، که با از حد گذشتن فشارها بر روی رژیم فروپاشی خود به خودی انجام خواهد شد، ادامه دهد؟ آیا زمان آن فرا نرسیده که اپوزیسیون دریابد شرایط هر چقدر هم بر رژیم تنگ شود تا زمانی که نیرویی عمل‌گرا قدرت را از دست او بیرون نیاورد همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد؟ همان‌گونه که در حال حاضر شاهدیم، رژیم با آگاهی بر این که به سوی فروپاشی می‌رود، تلاش دارد آن را مدیریت کرده و با به تاخیر انداختن آن برای خود فرصت‌های جدیدی را یافته یا پدید آورد و به این ترتیب بقای خود را تضمین کند. هیچ رژیمی بدون وجود نیرویی که نقش عملی جایگزین را برای او بازی کند قدرت را واگذار نمی‌کند و در حال حاضر رژیم ایران نه از خارج تهدیدی به عنوان جایگزین دارد و نه در داخل با نیروی سازمان‌یافته‌ی خطر ساز مواجه است. از این رو تا همین امروز با دست باز به غارت و چپاول، سرکوب و اعدام و به فقر و اعتیاد کشاندن گسترده به روی گرده‌ی جامعه ایرانی یکه‌تازی می‌کند.

در چنین شرایطی یا اپوزیسیون در نقش سنتی خود، یعنی روایت‌گر جنایات و دزدی‌های رژیم، باقی می‌ماند و یا این که با تحلیلی مشخص از شرایط خاص کنونی اقدام به طراحی نقشه‌ی حرکت می‌کند. نقشه‌ای که در آن نیروهای مخالف رژیم به جای تماشاکر، بازیگر صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران خواهند بود. واژه‌ی اپوزیسیون، به معنای جبهه‌ی مخالف جایگزین، تنها زمانی برای یک تشکل سیاسی معنا دارد که او را در مقام کنشگر در این راستا قرار دهد، نه در جایگاه منقد و ناظر. نقد و نظارت کار روشنفکران و یا جمعیت‌هایی است که خود را بر این اساس تشکیل داده‌اند، اما کار یک تشکل سیاسی یا حزب انتقاد و شکوه و افشاگری صرف نیست. سازمان سیاسی یا حزب برای کسب قدرت تشکیل می‌شود و اگر این هدف وجودی خویش را از یاد برد دچار قلب ماهیت شده و به یک جمعیت ناظر و منقد تبدیل می‌شود.

نتیجه‌گیری:

در نبود یک استراتژی عمل‌گرا که محور خود را بر کسب قدرت سیاسی در ایران قرار داده باشد اپوزیسیون ایران هیچ دخالت مهمی در سه روند ذکر شده‌ی بالا یا حتی هر سناریوی جدید و یا واسطه‌ای دیگری که شکل گیرد نخواهد داشت.

در نبود اپوزیسیونی که در پی کسب قدرت باشد، جمهوری اسلامی قدرت را برای خود حفظ خواهد کرد، با جنگ یا بدون جنگ، با شورش یا بدون شورش. ترک قدرت توسط رژیم‌های دیکتاتوری در گرو وجود مدعی قدرت است، آن هم توسط نیرویی که برای خود تدارک واقعی لازم جهت کسب قدرت را دیده است. این تدارک شامل سه عنصر است: نیروی انسانی آموزش دیده که در خدمت آن تشکل باشد، امکانات مادی و مالی لازم برای هزینه کردن در چنین مسیری و در نهایت، پایگاه اجتماعی گسترده، به نحوی که بخشی از جامعه از این جایگزین مدعی قدرت حمایت عملی کند.

در حالی که فضای سرکوب در داخل کشور اجازه‌ی شکل‌گیری جایگزین مدعی قدرت را در میان فعالان اجتماعی و مدنی نمی‌دهد، این وظیفه بر دوش نیروهای سیاسی خارج از کشور است. اگر می‌خواهیم بدانیم که رژیم دچار کدامیک از سرنوشت‌های سه‌گانه‌ی بالا خواهد شد باید نگاه کنیم که بازیگران اصلی در صحنه کدام هستند. تا زمانی که معادله‌ی تعیین سرنوشت ایران به‌طور صرف در اختیار دولت‌های بیگانه‌ی ذینفع در ایران و خاورمیانه از یکسو و رژیم ضد ملی ایران از سوی دیگر است، هیچ برآیند مثبتی برای ملت ایران به دست نخواهد آمد. این تنها با ورود قدرتمندانه‌ی نیروهای سیاسی مخالف رژیم در خارج و پشتیبانی نیروهای اجتماعی کنشگر در داخل است که می‌توان به واسطه‌ی عمل‌گرایی هدفمند، برنامه‌ی سیاسی دقیق و واقع‌گرا معادله‌ی فوق را به سوی منافع مردم ایران تغییر داد. در غیر این صورت هیچ معجزه‌ای در کار نخواهد بود. ممکن است که بر اساس یکی از سه سناریو بالا، یا چیزی شبیه به این ها، نظام جمهوری اسلامی نابود یا استحاله شود، لیکن این به معنای نجات ایران نخواهد بود. اضمحلال حکومت فعلی زمانی می‌تواند به سود مردم ایران تمام شود که نماینده‌ی مورد قبول مردم، رژیم کنونی را جایگزین شود. در غیر این صورت، تجزیه و نابودی ایران و یا غارت ثروت‌های کشور توسط رژیم بزرگ و استحاله شده تنها امکان‌های موجود خواهد بود. تاریخ با هیچ کس تعارف ندارد.

(منتشر شده در سایت "گویا نیوز" به تاریخ جمعه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۵)